

روشنگری جنسی کودکان

نویسنده: زیگموند فروید
مترجم: سمانه مرادیانی



روشنگری جنسی کودکان

یادداشت مترجم: زیگموند فروید این متن کوتاه را در سال 1907 به شکل یک نامه سرگشاده و در پاسخ به درخواست دکتر م. فارست برای انتشار در نشریه پزشکی او نوشته است. فروید در این نامه، همزمان با نگارش سه مقاله درباره نظریه میل جنسی و هانس کوچک، با تمرکز بر وجوه اخلاقی و آسیب شناختی مسأله به پرسش چرایی کنجکاوی جنسی کودکان پرداخته و بر وجود میل جنسی کودکان تأکید می‌ورزد. این نوشتار نشاندهنده سویه برآشوبنده و رهایی بخش روانکاوی فروید است که نخست با کشف ناخودآگاه نظم خودآگاهی بشر را برهم زده است و بعد در چنین متن‌هایی «نظم مستقر طبقه متوسط» را مورد هدف قرارداده و بروز نوروها در بزرگسالی را در سرکوب‌ها و پنهان کاری‌های جنسی دوران کودکی ردیابی میکند. در پایان نامه، فروید مایوس از رفورمی را می‌بینیم که تنها راه کار نجات بشر را در برهم ریختن پایه‌های پوسیده کل سیستم می‌داند.

دکتر فارست عزیز،

وقتی از من می‌خواهید درباره‌ی «روشنگری جنسی کودکان» اظهار نظر کنم، میدانم آنچه خواسته‌اید رساله‌ای به‌قاعده و رسمی نیست که نگارش آن مستلزم بررسی انبوه آثاری باشد که پیرامون این موضوع خلق گشته‌اند؛ بلکه [اظهار] نظر شخصی پزشک خاصی را میخواهید که فعالیت‌های حرفه‌ای‌اش فرصت ویژه‌ای را برای آنکه خودش را درگیر مسائل جنسی کند فراهم کرده‌اند. میدانم که شما برخلاف بسیاری از دیگر همکارانمان، عقاید مرا - بدین جهت که همواره ساخت روان‌جنسی و نوکسای* خاص زندگی جنسی را مهم‌ترین علت‌های بروز اختلالات روان‌نژندی رایج دانسته‌ام - بی‌آنکه به آزمون بگذارید رد نمیکنید. رساله‌ی من، سه مقاله درباره‌ی میل جنسی نیز، بدین لحاظ که روند شکل‌گیری غریزه جنسی و اختلال‌هایی را که ممکن است در جریان رشد آن در جهت کنش میل جنسی ایجاد شوند بررسی میکند، اخیراً در نشریه‌ی شما مورد استقبال دوستانه قرار گرفته‌است.

بنابراین، از من انتظار میرود که به پرسش‌هایی درباره‌ی این سه نکته پاسخ دهم: آیا باید کودکان در زمینه‌ی تمام حقایق زندگی جنسی آموزش داده‌شوند؟ در چه سنی این آموزش باید به آنها ارائه شود؟ و به چه ترتیب و طریقی؟ در ابتدا بگذارید این اطمینان را به شما بدهم که باینکه بحث درباره‌ی نکات دوم و سوم را منطقی و موجه میدانم، اما برایم کاملاً غیرقابل درک است که چطور ممکن است اختلاف نظری درباره‌ی نکته‌ی اول وجود داشته باشد؟ هدف پرهیز از ارائه‌ی چنین آموزشی به کودکان - یا بهتر بگوئیم، جوانان - درباره‌ی حیات جنسی انسان چه میتواند باشد؟ آیا این ترس از برانگیختن پیش از موقع علاقه‌ی آنها به این مسائل ناشی میشود؟ یعنی پیش از آنکه این میل بطور طبیعی در

آنها بیدار شده‌باشد؟ یا از این امید که چنین پنهان‌کاری‌ای خواهدتوانست غریزه جنسی را، تا زمانیکه این میل راه خود را بسوی تنها کانال‌های گشوده بر آن در نظم اجتماعی طبقه متوسط ما بیابد، به تعویق اندازد؟ آیا چنین فرض میشود که کودکان هیچ علاقه یا توجهی به حقایق و رموز زندگی جنسی نشان نخواهند داد چنانچه انگیزتاری بیرونی آنها را وادار به این توجه نکرده‌باشد؟ آیا چنین فرض شده است که دانشی که از آنها پنهان داشته شده‌است به طریقی دیگر به آنها نخواهد رسید؟ یا حتی چنین فرض شده‌است که بدین ترتیب آنها بعدها با هر مسأله مرتبط با میل جنسی بعنوان چیزی ناخوشایند و نفرت‌انگیز برخورد خواهند کرد، چیزی که والدین و مربیانشان آنها را تا زمانی که ممکن بود از آن دور نگه‌داشته‌بودند؟

واقعاً نمیدانم در کدامیک از این فرض‌ها میتوانم بدنبال انگیزه پنهان کردن هرآنچه جنسی است از کودکان بگردم. تنها میدانم که همه این فرض‌ها به یکسان و به قدری احمقانه اند که به ریشخند گرفتن آنها با استدلالی جدی دشوار است. با این حال به یاد دارم که یکبار در نامه‌های خانوادگی متفکر و بشردوست بزرگ مولتاتولی* چند خطی یافتم که میتواند پاسخی درخور به این پرسش باشد:

«به نظر من، چیزهای بدیهی عمدتاً بسیار پوشیده و درلفاف هستند. درست است که باید تخیل یک کودک را پاکیزه نگاه داشت، اما این پاکیزگی با نادانی و بی‌خبری محفوظ نگاه‌داشته‌نمیشود. برعکس، فکر میکنم پنهان‌کاری باعث میشود که کودک بیش از همیشه به حقیقت بدگمان شود. کنجکاوی، به کندوکاو در چیزهایی و میداردمان که اگر بدون تأکید و شدتی ما را به انجام آن فرامیخوانند، کمترین علاقه‌ای در ما برنمی‌انگیزد. اگر این جهل همواره

باقی بماند، ممکن است فرد با آن دمساز و سازگار شود، اما این غیرممکن است. [چراکه] کودک با دیگر کودکان تماس برقرار میکند، و کتابهایی به دستش میرسند که او را به فکر میاندازند، اینها در کنار رازواره‌سازی والدین او از موضوعی که هیچگاه به حقیقت آن پی نبرده است میل کودک را به بیشتر دانستن افزایش میدهند. این میل، که تنها جزئی از آن ارضا شده است و آنهم بطور مخفیانه، احساسات او را برمیانگیزد و تخلیش را مخدوش میکند، تا آنجا که کودک به همین زودی مرتکب گناه میشود در حالیکه والدینش هنوز بر این باور اند که فرزندشان نمیداند گناه چیست.»

نمیدانم چطور میتوان این موضوع را بهتر بیان کرد، اما احتمالاً خواهم توانست نکاتی دیگر به این بحث اضافه کنم. بی‌شک زاهد‌مآبی مرسوم و آگاهی نادرست والدین نسبت به مسائل جنسی است که آنها را به این «رازواره‌سازی» در قبال کودکان وامیدارد؛ اما ممکن است تا حدودی هم بخاطر نادانی و جهل تئوریک آنها باشد، جهلی که میتوان آن را با آموزش دادن و روشنگری آنها از بین برد. عقیده رایج این است که غریزه جنسی در کودکان غایب است و تنها به‌هنگام بلوغ در آنها آغاز به ظاهر شدن میکند، یعنی هنگامیکه [رشد] اندامهای جنسی به کمال میرسند. این اشتباه فاحشی است که به یکسان بر دانش و عمل انسانها تأثیر میگذارد؛ و به‌سادگی با مشاهده اینک چطور چنین خطایی ایجاد شده است قابل تصحیح است. در حقیقت یک نوزاد با تولد میل جنسی را هم با خود به دنیا می‌آورد، حس‌های جنسی آشکاری در دوران رشد در شیرخوارگی و طی سالهای آغازین کودکی در او بروز می‌یابند، و تنها کودکان معدودی هستند که این فعالیتها و حسهای جنسی پیش از بلوغ در آنها آشکار نمیشود. شرح مفصل این عبارات را در سه مقاله درباره نظریه میل جنسی ارائه کرده‌ام، کتابی که پیشتر هم به آن اشاره کردم. در آنجا گفته‌ام

که اندام‌های اصلی تولیدمثل تنها بخشهایی از بدن نیستند که احساس لذت جنسی را ایجاد میکنند، و از طرف دیگر نظم طبیعت بگونه‌ای است که تحریک واقعی اندامهای تناسلی طی سالهای کودکی اجتناب‌ناپذیر است - این دوره از زندگی که طی آن بخش خاصی از آنچه بی‌تردب لذت جنسی است، با تحریک قسمتهای مختلف پوست (قسمتهای اروتوژنیک یا تحریک‌پذیر: erotogenic zones)، با فعالیت غریزه‌های زیستی خاص و با تحریک ملازم آن در بسیاری از وضعیتهای عاطفی ایجاد میشود، دوره خود-اروتیسم auto-erotism نامیده میشود؛ ترمی که آن را هیولاک الیس* وضع کرده‌است. تنها اتفاقی که با بلوغ میافتد آن است که اندامهای تناسلی بر سایر قسمتها و منابع تولید لذت اولویت میابند و بدین ترتیب اروتیسم به خدمت عمل تولیدمثل درمی‌آید. این فرایند طبیعتاً منجر به خود-سرکوبگریهای ویژه‌ای در فرد میشود، و در بسیاری افراد (آنها که بعدها دچار انحراف و نوروژ می‌شوند) بصورتی ناقص انجام میگردد. از طرف دیگر، کودک خیلی پیشتر از بلوغ قابلیت آن را دارد که بسیاری از نشانه‌های روانی عشق‌ورزی، مثل دلباختگی و حسادت را از خود بروز دهد. در غالب اوقات یک فوران ناگهانی این وضعیتهای ذهنی با حس‌های جسمانی تحریک جنسی مرتبط است، به نحوی که کودک نمیتواند در تردید موجود در ارتباط میان این دو باقی بماند [و از آن برمیگذرد]. خلاصه آنکه برخلاف نیروی تولیدمثل، کودک بسیار پیشتر از بلوغ توانایی بالایی برای عشق‌ورزی دارد؛ و به تأکید میتوان گفت این رازواره‌سازی مانع از آن میشود که کودک فهم هوشمندانه‌ای از فعالیتهایی بدست آورد که به لحاظ فیزیکی و روانی آمادگی انجام آنها را داراست.

علاقه‌ی هوشمندانه‌ی کودک به رموز میل جنسی، و میل او به کسب دانش جنسی در سن و سالی بسیار کم ظاهر میشود. اگر انجام مکرر مشاهداتی نظیر آنچه من پیش روی شما خواهم گذاشت ممکن نباشد، تنها به این خاطر است که والدین در برابر این علاقه‌ی فرزندانشان کور هستند، یا اینکه چون نمیتوانند این میل کودکان را تحت نظارت خود در آورند، آن را سرکوب میکنند. پسر بچه‌ای را میشناسم که اکنون چهار سال دارد و والدین فهمش همواره از سرکوب زورگویانه‌ی این جنبه از فرایند رشد او اجتناب کرده‌اند. هانس کوچولو که هنوز در معرض آموزش گول-زننده و گمراه‌کننده‌ی مربی مهد کودک قرار نگرفته‌است، تابحال چندین بار علاقه‌ی پرشورانه‌ی او به آن قسمت از بدن که آن را «دودول» خود مینامد نشان داده‌است. هانس، وقتی تنها سه سال داشت، روزی از مادرش پرسید: «مامان، تو هم دودول داری؟» مادرش جواب داد: «البته [که دارم]. پس چی فکر کردی؟» یکبار دیگر همین سؤال را از پدرش هم پرسید. در همین سن بود که در طویله‌ی گاوی دید که شیرش را میدوشیدند. با تعجب گفت: «اوه بین، از دودول اون گاو شیر بیرون میاد!» در سه سال و نیمگی در حال انجام مستقل دسته‌بندی‌های دقیق از طریق مشاهداتش بود. ماشینی را دید که آبی از آن به بیرون چکه میکرد و گفت: «اوه، نگاه کن، اون موتور داره میشاشه. ولی از کجا دودول آورده؟» بعد با حالتی متفکرانه اضافه کرد: «سگ و اسب دودول دارن؛ میز و صندلی ندارن.» اخیراً داشت به خواهر کوچک هفت‌روزه‌اش که تازه حمام کرده بود نگاه میکرد. «دودولش هنوز خیلی کوچیکه، وقتی بزرگ بشه حتمن اون هم بزرگتر میشه.» (شنیده‌ام رفتاری مشابه همین رفتار در قبال مسأله‌ی تمایز جنسی در پسر بچه‌های دیگر هم سن و سال هانس مشاهده شده‌است.) میتوانم به صراحت بگویم که هانس کوچولو نه کودکی

شهوتران و نه به هیچ وجه دارای تمایلات بیمارگونه است. حقیقت تنها آن است که چون این کودک هیچگاه مرعوب یا سرکوب نشده‌است، صادقانه هرآنچه را که به ذهنش میرسد بیان میکند. (1)

دومین مسأله‌ای که ذهن کودک را درگیر میکند - بی‌شک در سنی کمابیش بیشتر- پرسش از منشأ بچه‌هاست. این پرسش غالباً متعاقب ناخوشنودی ناشی از تولد یک خواهر یا برادر کوچکتر برای کودک مطرح میشود. این قدیمی‌ترین و دشوارترین پرسشی است که انسان نابالغ با آن مواجه میگردد. آنها که میدانند چگونه باید اسطوره‌ها و افسانه‌ها را تعبیر کرد خواهند توانست این پرسش را در معمایی که سفینکس تبسی* برای اودیپ مطرح میکند ریشه‌یابی کنند. پاسخ‌های معمول که در جواب به این پرسش و در مهدکودک به کودک گفته میشوند تمایل حقیقی او را به جستجو و در نتیجه اطمینان او را به والدینش تحت تأثیر قرار میدهند. از این زمان به بعد است که او غالباً به بزرگسال‌ها بی‌اعتماد میشود، و محرمانه‌ترین علاقه‌های خود را از آنها پنهان میکند. نامه کوتاهی که در پی می‌آید نشان خواهد داد که این کنجکاوی تا به چه حد در کودکان عذاب‌آور تواند بود. این نامه توسط دختر یازده و نیم ساله‌ای نوشته شده که مادرش را از دست داده‌است و با خواهر کوچکش راجع به این مسأله فکر میکنند.

«عمه مالی عزیز،

خواهش میکنم آنقدر مهربان باش که به من بگویی چطور کریشل و پل را به دنیا آوردی. تو حتماً میدانی چون که ازدواج کرده‌ای. دیروز عصر داشتیم درباره‌ی این موضوع حرف میزدیم و میخواهیم حقیقت را بدانیم. ما کس دیگری را برای پرسیدن این سؤال نداریم. کی به سالزبرگ می‌آیی؟ ما میخواهیم بدانیم لک‌لک‌ها چطوری بچه‌ها را می‌آورند.

ترودل فکر میکند لک‌لک آنها را [پیچیده] در یک لباس می‌آورد. حالا می‌خواهیم بدانیم آیا لک‌لک آنها را از دریاچه می‌آورد و چرا هیچگاه بچه‌ها را در دریاچه نمی‌بینیم. و میشود این را هم به من بگویی که چطور آدم‌ها از پیش می‌فهمند که بچه‌دار خواهند شد. تمام چیزی را که در اینبار میدانم برای من بنویس و به من بگو.

با آرزوی سلامتی و هزاران بوسه از طرف همه‌ی ما،

خواهرزاده‌ی کنجکاو،

لی‌لی.»

فکر نمی‌کنم این نامه تأثیر آور توانسته باشد روشنگری و آموزشی را که این دو خواهر می‌خواستند برای آنها فراهم کند. نویسنده‌ی این نامه بعدها مبتلا به نوروزی شد که از پرسش‌های ناخودآگاهانه‌ی بی‌پاسخ‌مانده ناشی میشود - نوروز اضطراب و سواسی. (2)

برای من هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که لزوم دورنگاه‌داشتن کودکان را از آموزشی که با عطش به دانستن در پی آن هستند اثبات کند. چنانچه هدف آموزگاران این است که نیروی مستقل اندیشیدن را در کودکان، به‌سود امر خیری که بسیار دلمشغول آن هستند، در زودترین زمان ممکن سرکوب کنند این هدف را به بهترین وجه با فریفتن کودک درباره‌ی مسائل جنسی و ترساندن او با مسائل مذهبی محقق خواهند ساخت. طبع‌های قویتر، حقیقتاً، در برابر این تأثیر و نفوذها مقاومت میکنند و در برابر سلطه و اقتدار والدین خود و بعدها در برابر هر اقتدار دیگری

نافرمان میشوند. اگر توضیحاتی که کودکان به‌خاطر آن به بزرگسالان خود مراجعه میکنند به آنها ارائه نشود، در خفا به رنج دادن خویش با [اندیشیدن به] این مسأله ادامه خواهند داد و تلاش خواهند کرد راه‌حلی بیابند که بنا بر آن راه-حل، حقیقتی که آن را درست می‌پندارند به غیرعادی‌ترین شکل ممکن با ناحقیقت‌های گروتسک و عجیب و غریب درهم‌آمیخته‌است؛ و یا اطلاعات ناپسندی را در گوش یکدیگر نجوا خواهند کرد، نجوایی که در آن به‌خاطر احساس گناه این سوال‌کننده‌های جوان، هر چیز جنسی انگِ زشتی و شنائت می‌خورد. این نظریه‌های جنسی کودکانه ارزش آن را دارند که جمع‌آوری گردند و به آزمون گذاشته شوند. از این زمان به بعد، کودکان تنها نگرش صحیح نسبت به پرسش‌های جنسی را از دست می‌دهند، و بسیاری از آنها دیگر هیچگاه آن را به دست نمی‌آورند. به نظر میرسد اکثریت عظیمی از نویسندگان مرد و زنی که درباره‌ی روشنگری جنسی کودکان نوشته‌اند به دفاع از آن برخاسته‌اند. اما نسنجیدگی اکثر پیشنهادها در این باره که آموزش جنسی کودکان کی و چگونه باید انجام شود، این تصور را به ذهن القا میکند که گویی از این بحث‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌اند. تا آنجا که دانش ادبی من پیش میرود، یک مثال نقض و استثنای معروف این مورد نامه‌ی تشریحی و فصیح خانم اما اکشتاین* است که می‌گوید آن را برای پرسش وقتی که او ده سال داشت نوشته‌است. (3) بی‌شک، روش درست همان روش معمول نیست: تمام دانش جنسی تا زمانی که ممکن است از کودکان دور نگاه داشته‌میشود، و بعد در زمان مقتضی و در زبانی دشوار و پیچیده بر آنها آشکار شده و به آنها ارائه می‌گردد، و تازه، این تنها بخشی از حقیقت است و بسیار دیر به آنها آموزش داده شده‌است. بیشتر پاسخ‌ها به پرسش «چطور باید به کودکانم بگویم؟» در نهایت چنان تأثیر رقت-انگیزی بر من می‌گذارد که ترجیح می‌دهم والدین هیچگاه اقدام به روشنگری و آموزش [جنسی کودکان] نکنند.

آنچه اهمیت بسیار دارد این است که نباید به کودکان چنین حسی القا شود که می‌خواهیم مسائل جنسی را بیش از سایر مسائلی که تاکنون در دسترس آگاهی آنها نبوده‌است برایشان رمزگشایی کنیم؛ و برای حاصل شدن این اطمینان ضروری است که از آغاز هرآنچه را که به میل جنسی مربوط است در کنار دیگر مسائلی که ارزش دانستن دارند به آنها بیاموزیم. بویژه، بر عهده‌ی مدارس است که از اشاره به مسائل جنسی اجتناب نکنند. مهمترین حقایق تولیدمثل و اهمیت آنها باید در درس‌های راجع به عالم حیوانات مطرح شود، و همزمان بر این حقیقت تأکید گردد که انسان در ضروریات دستگاه [بدن خویش] با [گونه‌های] عالی حیوانات شریک است. بدین ترتیب، در صورتیکه محیط خانه کودک او را مستقیماً از اندیشیدن نمپهراساند، چیزی که یکبار به تصادف در مهدکودکی شنیدم، بیشتر اتفاق می‌افتاد. شنیدم پسر بچه‌ای به خواهر کوچکش می‌گفت: «چطور میتوانی فکر کنی بچه‌ها را لک‌لک‌ها می‌آورند! میدانی که انسان یک پستاندار است؛ آیا فکر میکنی بچه‌های پستاندارهای دیگر را هم لک‌لک‌ها برایشان می‌آورند؟»

اگر در هر مرحله از یادگیری، کنجکاوی کودک به نحو متناسبی ارضا شود، هیچگاه به درجه‌ی بالایی از شدت نمیرسد. بدین ترتیب، روشنگری درباره‌ی حقایق واضح میل جنسی انسان و تبیین اهمیت اجتماعی آن می‌باید تا پایان دوره‌ی دبستان و پیش از ورود به دبیرستان به کودک ارائه گردد - یعنی تا پیش از آنکه کودک ده‌ساله شود. دوره‌ی تثبیت [بعد از حدوداً ده‌سالگی] میتواند زمان مناسبتری برای آموزش دادن الزامات اخلاقی مرتبط با ارضای غریزه، به کودکی باشد که تا آن زمان دانش کاملی راجع به حقایق جسمانی کسب کرده‌است. روشنگری درباره‌ی زندگی جنسی‌ای که بدین ترتیب ارائه شده، گام به گام و بدون وقفه به پیش برده‌شود، و در آن مدرسه ابتکار عمل را بدست گیرد، به نظر من تنها آموزشی است که [کلیت] رشد کودک را مدنظر می‌گیرد و لذا از خطرات ممکن به دور است.

این مهمترین پیشرفت در آموزش کودکان بوده‌است که در فرانسه دولت بجای کتاب‌های توضیح‌المسائل عهده‌دار ارائه‌ی درسی است که نخستین آموزش‌های لازم را درباره‌ی تکالیف اخلاقی‌ای که بعدتر به کودکان محول خواهد شد به عنوان یک شهروند به آنها ارائه می‌کند. چنین آموزش اولیه‌ای چنانچه شامل مسائل جنسی نباشد به شدت ناقص خواهد بود. این، خلأ و شکافی است که آموزگاران و اصلاحگران میباید آن را پر کنند. در کشورهایی که آموزش کودکان کلاً یا جزئاً به روحانیان [و نهادهای مذهبی] محول شده‌است، تحقق چنین هدفی غیرممکن است. یک روحانی هیچگاه این نکته را تأیید نخواهد کرد که انسان و حیوان از یک سرشت واحد هستند، چراکه او بدون [باور داشتن به] جاودانگی روح نمیتواند به راهش ادامه دهد، او به این باور به عنوان مبنای قواعد اخلاقی خویش نیاز دارد. اینجاست که بار دیگر نابخردی پنهان در دوختن وصله‌ای ابریشمی بر یک کت ژنده آشکار میشود- [یعنی] عدم- امکان انجام اصلاحی مجزا بدون دگرگون کردن پایه‌های کل سیستم.

1. [پانویس اضافه‌شده در سال 1924]: داستان بیماری بعدی هانس کوچولو و بهبودش را در «تحلیل یک فوبیا در پسر بچه‌ای پنج‌ساله» (b1909) آورده‌ام.

2. [پانویس اضافه‌شده در سال 1924]: چند سال بعد نیز اضطراب و سواسی او به اسکیزوفرنی میدان داد.

3. اما اکشتاین، 1904.

* noxae: عامل‌های مستعد اعمال تأثیر زیان‌بخش بر بدن.

* Multatuli, نویسنده قرن نوزدهمی هلند، خالق رمان هجوآمیز ماکس هاولار.

* Havelock Ellis, پزشک، سکسولوژیست و مصلح اجتماعی انگلیسی هم‌عصر فروید.

* Theban Sphinx در اساطیر یونان هیولای هولناکی ست با سر زن بالغ و بدن شیر بالدار. او برای غریبه‌ها معما مطرح میکند تا بدین ترتیب از درگاه معبد مذهب قدیم یونان نگهبانی کند. او برای اودیپ نیز همچون دیگران معمایی طرح میکند و تهدیدش میکند که اگر پاسخ درست ندهد او را خواهدخورد. معمایی که برای اودیپ مطرح میکند این است: «کدام حیوان است که صبح چهاردست‌وپا، ظهر بر دو پا، و عصر بر سه پا راه میرود؟»

* Emma Eckstein از نخستین بیماران فروید است که بعدها خود به روانکاو روی آورد.



مجله‌ی الکترونیکی زغال

<http://zoghalmag.com>